

دهائی

نشریه

گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۱

اردیبهشت ۱۳۵۷

رهایی

از مدت‌ها قبل در نظر بود که نشریه سیاسی گروه انتشار یابد، اما بخاطر مسائل مبرم‌تری که در مقابل گروه قرار داشت انجام این امر به تاخیر افتاد. ارزیابی مجدد از موازین و فعالیت‌های گذشته، کسب‌تجانس بیشتر، تعیین و تدقیق اهداف و حرکت آینده و تجدید سازمان برای وصول باین اهداف از جمله مسائلی بودند که بر انتشار نشریه از جانب ما اولویت داشتند.

هدف از انتشار این نشریه کوشش در ایفای سهمی است که در رابطه با کسار تبلیغی سیاسی در این مرحله از جنبش کمونیستی ایران برای خود قائلیم؛ تبلیغ سیاسی و تحلیل و توضیح مسائل گوناگون در رابطه با جنبش‌های انقلابی بویژه جنبش ایران و منطقه. کوشش ما بر این خواهد بود که بخش عمده مطالب این نشریه در رابطه با تحلیل مشخص اوضاع ایران و منطقه باشد معبداً طبیعی است که در صورت ضرورت، از پرداختن به مسائل سایر نقاط غفلت نخواهد شد.

این نشریه، نشریه ارگان نیست و بنابراین تنها مقالات بی‌امضاء آن منعکس کننده نظر عمومی اعضاء گروه اتحاد کمونیستی است. سایر مقالات که با اعضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات گروه هستند معبداً میتوانند در مورد پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضاء نباشند. اتخاذ چنین رویه‌ای تنها راه تسریع يك جریان فکری سالم و اجتناب از محدود ماندن در قلمرو جزم‌های مقرر مبتنی بر تعداد افراد معتقد باین یا آن نظر اکثریت و اقلیت در حیطه مسائل نظری است.

کوشش ما بر این خواهد بود که صفحات این نشریه را تا حد امکان به درج مسائل تبلیغی - سیاسی اختصاص دهیم. مسائل خاص تئوریک - ایدئولوژیک در مجله مربوطه و یا بصورت جزوات جداگانه منتشر خواهند شد. همچنین تا زمانی که نشریه به فواصل کوتاه منتشر نشود تبعاً قادر به درج همه اخبار نخواهیم بود با اینهمه سعی میکنیم اخبار مهم را بشرطی که فاصله زیادی از آنها نگذشته باشد، همراه با تحلیلهای کوتاه منتشر سازیم.

بامید آینده

گروه اتحاد کمونیستی

ایران:

زفرم یا انقلاب

برای لیبرال صحبت از "دموکراسی"
بطور اعم امری طبیعی است. اما
مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش
نخواهد کرد که:
"برای چه طبقه‌ای؟"

لنین

مبارزات توده‌ای اخیر مردم ایران از چند جهت در دهه‌های اخیر بسی سابقه بوده است. از سالهای ۲۹ - ۳۲ بعد هیچگاه میزان و دامنه و سرعت رشد حرکت مردمی باین شدت نبوده است. قبل از اینکه به ظل وانگیزه‌ها، مشخصات و ویژگی‌های این جنبش، و چشم انداز آن بپردازیم، در پرتو حوادث اخیر باید نظری به تحلیل‌های گذشته بیفکنیم و رویدادها را که نه دیگر در مقوله پیشینی‌ها بلکه عمدتاً در عداد وقایع تحقق یافته هستند، مورد بررسی قرار دهیم. این کار بمنظور پشت سر گذاشتن یک مرحله، ارائه یک جمع‌بندی، و تشخیص راه آینده ضروری است. اپوزیسیون ایران اگر نخواهد مانند گذشته در سطح جدلهای تصنعی کلیشه‌ها و فورمولها باقی بماند وظیفه دارد که با ارائه جمع‌بندی از گذشته، در روشن کردن راه آینده بکوشد. این نوشته سهمی است در ادای این وظیفه.

ما در نوشته قبلی، خود "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقشش نیروهای چپ"، سه طیف متفاوت را در حرکات یکساله اخیر ایران مشخص کردیم. (۱- زحمتکشان که انگیزه اساسی آنان عینیت شرایط هستی آنان است. تشدید استثمار، رشد تضادهای سرمایه داری، یارز شدن کذب چشم انداز رفاه در اثر رفورم های انقلاب سفید و آشکار شدن عطلکرد آن در افلاس و ورشکستگی خرده بورژوازی سنتی و تبدیل آنان به فروشندگان نیروی کار. . . . از عوامل اساسی حرکت آنان است، بعلاوه تشدید تورم، بحران اقتصادی رژیم ایران و بحران عمومی سرمایه داری جهانی - و امکاناتی که در اثر آن برای تشدید مبارزه وجود می آید - نیروی محرکه بیشتری به حرکت آنان میدهد و شتاب آنها بیشتر میکند.

از آنجا که در ایران سازمانهای نمایند و منعکس کنند خواست زحمتکشان وجود ندارند، این حرکات طبقاتی خود جوش و هدف حرص و طمع بخش‌هایی از بورژوازی و خرد بورژوازی مرفه قرار میگیرند. اینان برای "رهبری" این جنبش بدون رهبری بمنظور وجه العصالحه و معامله قرار دادن آن، بر یکدیگر سبقت میگیرند.

۲- بورژوازی خصوصی و بازمندگان "بورژوازی ملی"، ایدئولوگهای آنها و خرد بورژوازی مرفه و نظائر آنها که انگیزه اساسی آنها شراکت در قدرت سیاسی (بقول خودشان "همکاری صمیمانه" با جناح حاکم کنونی سرمایه داری) و از این طریق تأمین حفظ و گسترش سرمایه خود و یا موکلین خود است. سیاست جدید امپریالیسم جهانی، قدرت‌مندی جناح غیر نظامی در امریکا و سیاست "دفاع از حقوق بشر" آن، امکان حرکت و اعتراض را برای این بخش که در گذشته بخاطر خطر نیفتادن منافع خود، بطیرغم ناراضی بودن نسبی، ساکت بود فراهم آورد. این بخش با آنکه برای رهبری حرکت زحمتکشان دندان تیز کرده است اما بنا بر ماهیت طبقاتی خود مخالف "هرج و مرج"، اعمال قهر و هرگونه اقدامی است که از جانی منافع آنها به خطر اندازد و از جانب دیگر "رهبری" آنها که کل پشته‌های سیاسی اوست، مورد سؤال قرار دهد. تأکید‌هایی که این بخش بر نفی "کارهای افراطی"، و ضرورت نشان دادن این مسئله به جهانیان که: "ملت ایران دارای فهم و شعور سیاسی و رهبر برای داشتن آزادی و دموکراسی" است، میکند به بهترین وجهی امید و هدف آنها نشان میدهد چه گفته خود آنان:

"اگر نظام موجود به هر ترتیبی از بین برود جانشین آن جز هرج و مرج و کشاکش و اختلاف میان نیروهای بدون رهبر چیز دیگری نمی باشد." (از اعلامیه شاخه پیشرو برای اتحاد نهضت ملی ایران)

۳- بخش‌های بینابینی و مختلط که قسماً توسط روشنفکرانی نمایندگی میشود که حول کانون نویسندگان و فعالیتهای آن گرد آمده‌اند. انگیزه اساسی حرکت این بخش مسائل روئینائی، فقدان آزادی و وجود خفقان شدید است. مشخصه این بخش اختلاط شدید آن، عدم تمایز و تفکیک نیروهای در درون آن است که از طبقات مختلف و متعارض اجتماعی الهام میگیرند. در این طیف از عناصری مانند دکتر مهدی بهار که سالهاست به امید اشاره از جانب اربابانش برای جلوس بر کرسی صدارت (!) روز شعاری میکند تا نویسندگانی که بجز قلم خود چیزی ندارند بچشم میخورند. عدم تجانس این بخش، این امر را از گذشته

برای ما مسلم میکرد که دیر یا زود تجزیه ای در درون آن صورت خواهد گرفت و مرزبندیها روشنتر خواهند شد. حوادث چند ماه اخیر به روشن ترین وجهی وجود بخش های مختلف در حرکت کنونی ایران را که برای عده های در آغاز کار نا مرئی بود روشن ساخت. نگاهی به مسیر حرکت بخش های فوق نه تنها صحت این مدعا را اثبات میکند بلکه رهنمودی نیز برای آینده خواهد بود.

- ۱ - حرکات و تعرضات زحمتکشان. بلحاظ اهمیت فراوان این اعتراضات توده های، ما آنها تحت عنوان جداگانه مورد بررسی قرار میدهم.
- ۲ - حرکات مرتبط با بورژوازی " ملی " و خرده بورژوازی مرفه - این حرکت که با مانیفست مشهور سه تن از رهبران سابق جبهه ملی، عریضه به " پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه " آغاز شد در مسیر خود محتوای انحرافی خویش را بیش از پیش آشکار کرد. بعدی که حتی برخی از نیروهایی که از نظر پایگاه طبقاتی نیز چندان امتیازی بر آنها نداشتند از آن دوری جستند. کوشش هایی که برای تشکیل مجدد جبهه ملی انجام گرفت مواجه با شکست شد و رهبران احتمالی نتوانستند در میان خود توافقی بوجود آورند. عده های از آنها منجمده داریوش فروهر و چند نفر از بازماندگان جامعه سوسیالیستها جمععی بنام " اتحاد نیرو های جبهه ملی " بوجود آوردند. عده های دیگر منجمده دکتر سنجابی و مهندس بارزگان " کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر " را تشکیل دادند. مذاکرات و گفتگوها و قرار و مدارهای آنان به نتیجه نرسید و حتی بدبینی های گذشته نسبت به قسم که اساساً حول اختلاف سلیقه و جاه طلبی های شخصی بود تشدید یافت. معیناً گروه بندیهای فوق در عین حفظ اختلافات درونی خود، در مورد مسائل خاصی ضرورتاً موضع مشابه داشته و در چند ماه گذشته مکرراً بر سر این مواضع یافشاری و اصرار کرده اند. این مواضع عبارتند از:
- الف - اصرار بر مسالمت جوئی و حفظ نظم و قانون و نشان دادن وجود رهبری (آلترناتیو). این اصرار که در ابتدا با موعظه و پند و اندرز به مردم شروع شد در نهایت خود به منجلاب اتهام زنی و ارباب در غلتید. در ابتدا از مردم می خواستند که آرامش را رعایت کنند، در مرحله بعد اعمال کسانی را که مسالمت جو نبودند کفک به ساواک تلقی کردند و بالاخره پیشمرمی را بجائگی کشاندند که مبارزات عظیم توده های اخیر و خراب کردن و آتش زدن موسسات دولتی و نهاد های وابسته به آن را کار رژیم شمرند. این اظهارات بخوبی میسران

سقوط و ابتدال این رهبران و اندازه دشمنی و خصومت آنان را با هرچه کسه^۵ تحت کنترل رهبری بی کفایت آنان نیست نشان داد، تا آنجا که حتی خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین در مصاحبه خود نتوانست از این امر که مطابق دعاوی این آقایان، گویا رژیم ایران سراسر کشور را طیه خود شمرانده است، اظهار شگفتی نکند.

امروز این "رهبران" تا حد بسیار زیادی افشاء و منفرد شده‌اند. مهمترین اقدام را در این مورد مردم می‌کردند که با نفی و طرد آشکار شیوه‌های مورد توصیه این آقایان - حفظ نظم و قانون ارتجاعی - امید آنان را در سوار شدن بر موج اعتراضات توده‌ای مبدل به یاس کردند. اگر روشنگری نیروهای آگاه‌وشدت خشم مردم کمتر از آن میبود که عملاً واقع شد، امکان تحقق این آرزوهای جباه طلبانه‌حند آن‌همه نبود و امروزه بشکرانه کوشش و در تحقق خواست "همکاری صمیمانه" این آقایان، کابینه‌ای ائتلافی داشتیم تحت زعامت آقایان آموزگار و هوید و شرکت تنی چند از رهبران وجیه‌الطه در مناصبی مانند وزارت معارف، - تا - "بحوانان" درس حفظ نزاکت و قانون بیاموزند و آنانرا برای "کام‌روا" کردن انقلاب سفید ترغیب نمایند.

در حالیکه انقلابیون ایران مؤسسات دولتی را منفجر میکنند، در حالیکه توده‌ها^۶ مردم با دست خالی در گروه‌های هزاران نفری به ادارات و بانکها حمله میکنند، هنگامیکه حتی برای عقب‌مانده‌ترین عناصر روشن شده‌است که تظلم خواهی و عریضه نویسی و سیاست بازی قادر نخواهد بود رژیم ددمنش پهلوی را حتی یک گام به عقب نشینی وادارد. . . . عده‌ای رجل سیاست باز، ترسو و جاه طلب به مردم حمله میکنند، آنها را ساواکی میخوانند، و در مقابل با امریکا مفازله میکنند و با شاه لاس میزنند. سر نوشتی نکبت بار تر از این برای بورژوازی "ملی" متصور نبود.

۳ - کانون نویسندگان

ایزادات اساسی که در کار کانون نویسندگان مشاهده میکردیم عبارت بودند از:
الف - فاصله‌گیری از انقلابیون و تعهد در ابراز آن.
ب - سعی در تفکیک امر آزادی نویسندگان از آزادیهای اجتماعی برای مردم.
ج - مخدوش کردن مرز میان راست و چپ، میان نویسندگان وابسته به رژیم و نویسندگان مترقی، و تن دادن و ارائه بلاغفرم راست.

۶ ما در این ایرادات و انتقادات خود مصر بودیم و انتقاد را خصوصا متوجه عناصر مرفعی کرده بودیم. بنظر ما این اقدام نویسندگان مرفعی غلط و اشتباه بود، و میبایست تصحیح شود. ما در این انتقاد تنها نبودیم. بسیاری دیگر نیز در ایران و خارج بر این نویسندگان ایراد گرفتند و فشار آوردند. اکنون بنظر میرسد که این فشارها از لحاظی موثر بوده است و گام هایی از طرف پاره‌ای از نویسندگان در مسیر تصحیح برداشته شده است. در این اواخر کماتسی مانند محمود عنایت و بهار عملا از جمع امضاء کنندگان نامه‌ها و قطعنامه‌ها طرد شده‌اند. همچنین کنایات و اشارات به دارندگان "تنش‌های افراطی" و فاصله گیری از آنها - لا اقل در سطح نوشته‌های رسمی کانون - متوقف شده است و حتی ابرازات سمبولیکی در بعضی از نطق‌ها و نوشته‌ها به چشم میخورد حاکی از يك تلاش در شرایط خفقان برای رساندن پیام آشنا. این‌ها البته در خور شناسایی است و تشخیص. علاوه بر این بنظر میرسد که یکی دیگر از اشتباهات اساسی در حال تصحیح باشد ولی متاسفانه لا اقل تا کنون چنین نشده است. توضیح آنکه اعلامیه‌ای بنام "موضع کانون نویسندگان ایران" بخش شد که مواضعی مرفعی را بیان میداشت. این اعلامیه شامل ۴ بند و يك توضیح بود و ضمن رد سانسور و خواستن آزادی اندیشه و بیان و قلم اظهار میداشت که:

"این آزادیها عام است و شامل همه افراد مردم ایران میشود."
 "کانون نویسندگان ایران . . . از حق خدشه‌نا پذیر عامه
 مردم ایران برای بیان و نشر نظرات و عقاید خود قویا پشتیبانی و دفاع مینماید."

"از آنجا که آزادیهای اندیشه و بیان و قلم از مجموعه آزادیهای اجتماعی و سیاسی جدائی نا پذیر است و جز در صورت استقرار رژیم دمکراتیک نمیتواند بحصول به پیوند، کانون در عین حفظ استقلال خود موظف به پشتیبانی معنوی و احیانا عطفی از همه سازمانها و احزاب دمکراتیکی است که از آزادیهای نامبرده دفاع کرده، در راه استقرار و شعول آن به همه افراد مردم ایران میگویند."

بدین ترتیب این اعلامیه، مواضع بطور فاحش غلط گذشته، مبنی بر خواست آزادی برای نویسندگان در انتزاع از سایر مسائل اجتماعی را تصحیح میکرد و میتوانست نشانه‌ای از طرد قاطع پلاتفرم راست باشد. متاسفانه اما چنین نشد.

۷
 کانون نویسندگان در بولتن خبری اخیر خود انتساب این اعلامیه را به کانون نفی کرده است ! (به عبارت دیگر اعلامیه را پس گرفته است) . این مسئله آنچه را که ما در گذشته بیان کردیم به غیر قابل انکارترین وجهی اثبات میکند و آن وجود تلاش از جانب یارهای از نویسندگان مرفقی در رهائی از پلاتفرم راست تحمیلی بر کانون ، در نقد و طرد آن و در تصحیح مواضع گذشته است . این امر که این نویسندگان مرفقی موضع گرفته‌اند و سپس کانون از اعلامیه فاصله گرفته است ، نشان می‌دهد که موضع راست و محافظه کار هنوز چقدر قوی است . این امر ضرورت مبارزه پیگیر و همه جانبه را علیه راست ، علیه مترلزیس و علیه محافظه کاران و علیه همه کسانی که به پلاتفرم راست گردن می‌نهند بیش از پیش نشان می‌دهد . این امر نه تنها وجود مبارزه بین راست و چپ ، تلاش چپ برای رها کردن کانون از جنگ مواضع راست را اثبات میکند بلکه مواضع کسانی که خارج از کانون سعی در توجیه و ندیدن ایرادات آن داشتند را بیش از پیش افشاء می‌نماید . اکنون این قبیل اعتذار طلبان قاعدتا باید درسی آموخته باشند و از کلی گوئی‌ها و عدم برخورد منقدانه خود ، تحت عنوان کلی ، مبهم و عوامفریبانه " دفاع از کانون " شرمند باشند . این امر طی الخصوص برای آن " کمونیستهای " باید خجالت‌آور و آموزنده باشد که بصورت دایه های مهربان تر از مادر در تائید توجیه مواضع غلط کانون سینه جاک می‌دادند . معجونی از راست و چپ را تحت پلاتفرم راست بطور غیر منقدانه می‌پذیرفتند و به کسانی که از راست رویها انتقاد می‌کردند می‌تاختند .

گذشت صرفاً چند ماه نشان داد که چه مبارزهای بین هواداران پلاتفرم راست و چپ در کانون درگیر است ، وظیفه عناصر چپ را در حمله بی امان به پلاتفرم راست و افشاء آن در عین دفاع از حق موجودیت کانون روشن تر ساخت و مدافعین عوامفریب کانون — و در حقیقت متعذرین راست روان — را افشاء نمود.

۱ — لازم است که تاکید شود که تصحیح مشی کانون الزاماً بصورت اخراج یکایک نویسندگان راست ، کسانی که در گذشته مواضع راست گرفته‌اند و یا احتمال دارد در آینده بگیرند نیست . مسئله اساسی وجود پلاتفرمی است که خط مشی صحیح را تضمین کند . مسئله اساسی این است که شرایطی وجود داشته باشد که هر نویسنده‌ای بتواند نظر خود را در کانون بیان کند و نه اینکه پلاتفرم کانون —

این مبارزه تا زمانی که پلاتفرم جیب بر کانون مسلط شود باید ادامه یابد و تنها در آن زمان است که امر دفاع از کانون صرفاً به دفاع از حق داشتن کانون محدود نخواهد شد و دفاع و حمایت از فعالیت های کانون نیز وظیفه کلیه نیروهای مترقی خواهد بود.



اکنون باید دید مسائل فوق که قابل پیش بینی بودند و پیش بینی شده بودند، مسائلی که حتی اندکی اطلاع از اوضاع ایران و مختصر آشنائی با شیوه برخورد علمی نیز میتوانست آنها را قابل فهم کند، چرا از طرف بخشی از اپوزیسیون ایران نه تنها فهییده نشد بلکه کوشش شد که با توسل به هر سفسطه و مغلطه ای، به هر دروغ و تحریفی، از حل آن جلوگیری شود. هنگامیکه ما نظرات خود را مصرحاً بیان می داشتیم و بر ایرادات خود یا فشار می کردیم، با انواع بی صداقتی ها و اتهامات مواجه شدیم. در این موارد ما صرفاً از این امر در شگفت بودیم که بعد از آنکه مسیر حوادث صحت نظر ما را اثبات کند این متعذرین یورژوازی چه خواهند گفت؟ آیا این بار نیز با یک جرخش محیرالعقول مدافع جنبش مردم و مخالف رهبری سنتی و جاه طلب خواهند شد؟ بنظر میرسد که چنین است، و درست باین دلیل است که نباید باین ابن الوقت ها مجال دوباره داد. باید بیاد داشت که مبارزه در جهت انقلاب از مبارزه با یورتونیست ها جدائی پذیر نیست.

در میان کسانی که در چند ماه گذشته جنبش مردم را از حرکات رهبران خود گمارد متفکیک نمی کردند و راست و چپ و گرگ و میش را مورد لطف و حمایت بی دریغ دفاع خود قرار می دادند، انواع گرایش ها بچشم میخورد. پاره های از گرایش ها شناخته

بقیه باور قی از صفحه قبل - بصورت تعامل جدید سانسور مانع از ابراز نظراتی شود که سانسور نویسندگان راست نمیخواهند. در یک کانون دموکراتیک هم نویسند های که هنر را بخاطر هنر میخواهد و هم نویسند های که هنر را صرفاً جلوه ای از زندگی اجتماعی میدانند ممکن است شرکت داشته باشند، اما هنگامیکه مشی اول اصل حاکم بر کانون شود، در حقیقت نویسندگان مترقی به خط مشی راست گردن گذاشته اند و سانسور را از اداره نگارش به مرکز کانون منتقل کرده اند. همین امر در مورد سایر مسائل و ایرادات صادق است.

۹ شده هستند و از این جهت کسانی که بدنبال آن میروند طی القاعده میدانند که چه میخواهند بنا بر این جدل با آنها صرفاً بخشی از جدال ایدئولوژیک عام است و بدین مقاله مربوط نیست، ما در گذشته به پاره‌ای از این نظریات سر خورد کرده‌ایم و در آینده نیز خواهیم کرد. اما اکنون تأکید بیشتر و افشاه‌گری را باید در مورد گرایش‌های انجام‌داد که ظاهراً نا شناخته هستند، یعنی عبارات دیگر، انحرافات و ابتذال‌های گذشته را در جامه‌ای "نو" عرضه میکنند و عده‌ای از افراد ساده لوح را گام به گام، بدون آنکه منزل و مقصد نهائی را به آنها بگویند، بدنبال خود میکشاند.

از میان گرایش‌های شناخته شده چند موضع در نوع خود بدیع و جالب بوده است. عده‌ای از تروتسکیست‌ها از آنجا که شنیده‌اند بحران سرمایه‌داری مصاف با پرشدن انبارها از کالاهای اضافی، کاهش نرخ سود و بیکاری است، و باز از آنجا که جامعه ایران را نیز جامعه سرمایه‌داری در بحران میدانند، در جستجوی "ماهیت بحران فعلی رژیم ایران" باین ریشه‌یابی مجیرالعقول رسیده‌اند که در ایران: "بحران کلاسیک اشباع تولید است که برای اولین بار سرمایه‌داری ایران با آن روبرو شده است، یعنی اشباع تولید در رشته‌های تولیدی موجود، تنزل نرخ سود، عدم امکان سرمایه‌گذاری در رشته‌های جدید تولیدی..." (کندوکا و ۷) اینکه مدافعین این نظر انبار بنادر را با انبار کارخانه‌ها اشتباه گرفته‌اند و از "اشباع تولید" سخن میگویند صرفاً میتواند موجب تبسم گردد، ولی معلوم نیست تنزل نرخ سود در ایران را از کجا آورده‌اند و یا با چه چیز اشتباه نموده‌اند، و یا هنگامی که متون درسی اقتصاد را در جستجوی ظل بحران بررسی کرده‌اند اساساً عنایت کرده‌اند که بحران "انواع" دارد و نمیتوان فهمولی را از جایی حفظ کرد و سپس آنرا به واقعیات تحمیل نمود و تحلیل مارکسیستی ارائه داد؟ بدون تردید کسانی که آنقدر از وضع ایران بی اطلاعند که سخن از اشباع تولید و تنزل نرخ سود و عدم امکان سرمایه‌گذاری جدید در ایران میکنند و اینها را عامل اساسی بحران اخیر ارزیابی میکنند تا زمانی که چنین رویه‌ای دارند نه در سر نوشت

۱ - جالب اینجاست که نقل قول فوق از یار اگرافی است که طی آن دلیل "فرار سرمایه" از ایران شرح داده میشود. عبارت دیگر بنظر نویسندگان نرخ سود در غرب بالاتر از ایران است و بنابر این سرمایه بخارج فرار میکند!

این جنبش و نه هیچ جنبش دیگری که احتیاج به مشاهده و تفکر و اجتناب از جزم های خود ساخته دارد کوچکترین تاثیری نخواهند داشت. فرمولهائی نظیر: سرمایه داری یدهای جهانی است و در جهان سرمایه داری بحران اشباع تولید است، در ایران نیز که جزئی از سیستم جهانی سرمایه داری است قطعاً وضع چنین است. . . . فرمولهائی بسیار آسان است و بهمین دلیل بسیار بی فرجام. حزب توده، حزبی که قیام ۱۵ خرداد را منتسب به ارتجاع سیاه میکرد، این بار نیز بهمان متحلاب در غلتید. این حزب که "تحلیلش" را از وضع ایران از ده ها گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق ارائه داده بود، در گستاخگری گوی از همگنان ربود؛ اقدامات قهر آمیز مردم ایران را با حرکات ساواکی ها یکسان دانست. . . . و باقی قضایا معلوم. اما هر چه کیفیت مرکزی در نظرات خود پیگیر باشد، مردم ایران در طرف آنان پیگیرترند. باشد که مردم باردیگر ثابت کنند که چه کسی بدشمن خدمت میکند. آنچه ضجه و فغان در "انتقاد از خود" در مورد رویه حزب در ۳۰ تیر بگوش کسی موثر نیفتاد. انتقاد از خود بیست سال دیگر در مورد تحلیلهای فعلی آنها فقط موجب ریشخند خواهد بود.^۱ از ذکر مواضع یارهای از مائوئیست ها و نیمه مائوئیستها که بدنبال توهم

۱ - همانطور که گفتیم در این نوشته قصد پولمیک با این گرایش ها را نداریم وگرنه نشان میدادیم که چگونه این نوع ریشه یابی منجر به ابرازات درهم و آشفته ای میشود که از یک جانب دفاع از حرکات بورژوازی را توجیه میکند و از جانب دیگر میگوید: "البته انقلابیون ایران حتی از اینکه فروهر و سایرین حق گفتن این حرف را هم داشته باشند دفاع میکنند، ولی دفاعشان بهمین جا ختم میشود" یعنی بهمان موضعی میرسند که ما و سایر مخالفین رهبری ابراز کرده بودیم و ظاهراً مورد پسند نبوده است.

۲ - این نکته را نیز نگفته نباید گذارد که پس از آشکار شدن وسعت بی نظیر حرکات اخیر، حزب توده اعلامیه ای منتشر کرد و در آن موضع گیری له یا علیه قهر را فرصت طلبانه سکوت گذارد و اساساً نذری از آن بیان نیاورد! بعید نیست اگر مسئله قهر و شدت مبارزه توده های گسترش یابد، اعلامیه بعدی مدعی "دفاع" از آنها بشود. اما همانطور که گفتیم دیرگاهی است که این رویه شناخته شده است.

"دیگتوری دموکراتیک خلق" در صدر انجام انقلاب دموکراتیک ملی در ایران هستند میگذریم و آنها را در عالم تخیل لذت بخشی که به معیت "بورژوازی ملی" وصول آن برایشان میسر است باقی میگذاریم. این گرایشها نیز برای دیگران ایجاد توهم نمیکنند، و بتدریج مشمول زمان میشوند. باید همانطور که گفتیم تاکید را اکنون بر گرایشهای "ناشناخته" شناخته شده گذارد.

پیری در عنفوان شباب

گلو کسمانیسم - ارتداد دوم

تنها سرمایه داری ایران نیست که دفورمه، نامتجانس، سرطانی، هم جوان و هم فرتوت است. گرایشهای کمونیستی نیز، بخصوص در خارج از کشور، تحت تاثیر مستقیم قطب بندیهای جهانی، انحرافات و ارتدادهای مختلف الشکل مخافل و عناصر و جریانهای غربی، در آرامش و فراغت خاطر از درگیری در هر سر گونه مبارزه جدی از این بلایا مصون نمانده است. اگر در مورد گرایشها و انحرافات "دوران کودکی" هنوز امیدی به رستگاری باشد، در باب نشانههای فساد و زوال، رخوت و یاس، و سقوط به دامان امن مادر - بورژوازی - امیدی بیه تجات نیست.

جنبش ماه مه ۶۸ فرانسه بعلل مختلف - و از مهمترین آنها خیانت حزب "کمونیست" - شکست خورد. بورژوازی هم از شکست جنبش، و هم از این امر که این شکست بدون خونریزی قابل ملاحظه ای صورت گرفت بطور مضاعف خرسند گشت. از جانب دیگر، این شکست نمیتوانست در میان پاره ای از فعالین، بویژه جاه طلب ترین آنها که در اثر غیبت کادرهای حزب کمونیست در موضع رهبری جنبشی وسیعتر از ظرفیت خود قرار گرفته بودند، موجب انفعال نشود. شکست موجب انفعال و سپس ارتداد شد. ولی ارتداد همواره در تاریخ حفظ

۱ - تکیه ما در اینجا بر اثرات شکست جنبش ماه مه است اما این مسئله نباید در عطل و نتایج بروز جنبش ماه مه و نیز دستاوردهای آنرا تحت الشعاع قرار دهیم. جنبش ماه مه که پس از قریب ۴۷ سال اولین جنبش توده ای طبقه کارگر در کشورها صنعتی غرب در زمان صلح بود نقش مهمی در تغییر جو بدبینی و یاس مکاتب

صورت را برای توجیه خود ضروری شعره است. این بار نیز ارتداد مدتها حفظ ظاهر کرد. یکی از فعالین این جنبش - گلوکسمان - تدریجا با حفظ تعلق صوری به کمونیسم به ارائه نظریات رسوا و منسوخ از مرتدین گذشته در جامعه‌ای نسو دست زد: "روشنفکران چیزی بجز انحراف برای جنبش کارگری نمی آورند" "سوسیالیسم علم نیست"، "و غیره". در ابتدا حتی کوشش میشد که با آوردن نقل قول از مارکس و انگلس باین ترهات صحه گذارده شود. مهم نبود که چه نقل قولی از چه متنی و در چه محتوایی. مهم این بود که هنوز در ابتدای کار تائید مارکس ضروری بود. بنابراین هدف تحقق کسانی که مارکس را خوانده اند نبود، هدف کسانی بودند که میشد با "آئوریته مارکس" آنها را بدنبال خود کشید. آقای گلوکسمان بالا خره بگمک چند سرخورده دیگر محفل بنام "فلاسفه جدید" بوجود آوردند تا بطور سیستماتیک ثابت کنند "سوسیالیسم علم نیست". خرسندی مضاعف بورژوازی سه چندان شد، تاجائی که بالا خره آقای ژیسکاردستان در اظهار مراتب قدردانی، حضرات را جمعاً به صرف شام در کاخ الیزه دعوت کردند و باین تفاهم مشترک رسیدند که هم راست و هم چپ در فرانسه برای دموکراسی خطرناکند "والخ". برخی از این "فلاسفه" اکنون هم خود را معطوف به نشان دادن انحراف موخر مارکس و کاتاستروفیست شدن او کرده اند. اگر این امر برای مارکیست ها رویه برنشتاین را تداعی میکند برای ساده دلان سرخورده و بی اطلاع میتواند بحثی "نو" تلقی شود خصوصاً که اینان حتی المقدور از اشاره به استدلالات و گفته های اسلاف خود ابا میکنند. مطابق این نظر "مارکس جوان" معتقد بود که مناسبات اجتماعی بطور تدریجی و مسالمت جویانه تغییر میکند و سوسیالیسم بدین طریق از بطن جامعه زائیده و پدیدار میشود و نه طی یک فاجعه (کاتاستروف)

آگاه میشتی - مارکیستی غرب (مکتب فرانکفورت، آلتوسر، سارتر) - که خود نتیجه شکست های دهه بیست و پس از آن بود - بازی کرد. با اینهمه در مورد مکاتب فوق باید گفت که طیرغم جو یاس و عزلت در پناهگاه فلسفه، بجز در مورد استثنائاتی نادر کسی از آنان مرتد نشد و نه بورژوازی نیویست و حال آنکه موارد ارتداد در صفوف فعالین ماه مه فراوان تر از استثنائات بود. کاتاستروفیسم در این مفهوم البته مفهوم معمولتر آن (اعتقاد به تلاشی نظام صرفاً در اثر رشد تضاد های وندیدن نقش بارز) متفاوت و حتی از لحاظی متضاد است.

هنگامی که جامعه آماده باشد، سوسیالیسم پدیدار می شود. توسل به قهر^{۱۳} نشانه آماده نبودن شرایط مادی برای سوسیالیسم است. اما مارکس بتدریج منحرف شد و معتقد به ضرورت اعمال قهر گشت

اگر این ابرازات شباهت به تزه‌های دوران ارتداد کائوتسکی و نظریه "انقلاب سالم و غیر تراژیک" او دارد بر فلاسفه جدید "حرجی نیست، چه آنها "جدید" هستند و فیلسوفانی هستند که کائوتسکی را نخوانده‌اند. بنظر آنها روزالوکزامبورگ نیز باین دید کاتاستروفیستی از سوسیالیسم دچار شد، اما از همه بدتر و مستحق نفرت بیشتر لنین است که طی يك کودتای خونین - که بدترین کاتاستروف است - نظر خود را بر جامعه تحمیل نمود. مارکس جوان یا مارکس پیر، انتخاب با آنهاست. لنین یا ژینسکار، باز هم انتخاب با آنهاست. اما گلوکسمانیسم ایرانی بدبخت تر، زبون تر و حقیرتر از معادل فرانسوی خود است. اگر "فلاسفه جدید" از برنشتاین و کائوتسکی چندین دهه پیش بدون ذکر ماخذ می زدند، هواداران ایرانی آنها همین نظرات را از دلبه و گلوکسمان‌های حقیر تر معاصر "بعاریت" میگیرند (ایضا بدون ذکر ماخذ)، ولی مانند بسیاری از پدیده‌ها در سطحی نازل تر و مبتذل تر عرضه میکنند.

۱ - برای نشان دادن میزان گیجی و عوامفریبی اینان، اشاره‌ای به تز "سوسیالیسم علم نیست" ضروری است. مرتدین اصیل معتقدند سوسیالیسم اوتوپوسی است؛ دیکتاتوری پرولتاریا مفهومی تضادمند و غیر قابل تحقق است چون؛ "طبقه هیچگاه يك کلیت منسجم را تشکیل نمیدهد و همواره ترکیب ناثباتی از دستگاه‌ها، گروه‌ها و سری‌هاست" و لهذا به حاکمیت بوروکراسی منجر میشود، و غیره. اما ارتداد حقیر وطنی آنچه از اینها میفهمد فقط اینست که "سوسیالیسم علم نیست" دلیل این ابراز هم "وطنی" است، يك بازی جاهلانه با لغات؛ مگر نه اینست که سوسیالیسم از بطن جامعه بر میخیزد همانطور که کاپیتالیسم از بطن فئودالیسم برخاست؟ بنابراین سوسیالیسم مانند کاپیتالیسم يك پروسه واقعی است و نه علم

اما این لغت بازان سفسطگر تنها يك نکته را فراموش میکنند به عناصر تحقیق شده توضیح دهند، و آن اینکه: آری سوسیالیسم يك پروسه واقعی است، اما علم به قانونمندی این پروسه، شرایط پدیداری آن، و عمل در جهت کمک به پیروزی عوامل پدیداری بر عوامل بازدارنده آن نیز سوسیالیسم نام دارد!

مقایسه مانیفست آقای ژیسکار ("دموکراسی فرانسوی ") با مانیفست سه تن از رهبران "آزادیخواه" جنبه ملی، مقایسه يك بورژوازی گردن گلفت جمهوريخواه با بورژواهای جیون سلطنت طلب^۱، مقایسه مرتدین فرانسوی و ایرانی میزان این ابتذال را بدست میدهد.

★ ★ ★

اما کافی نیست که صرفاً متوجه ارتداد و انحراف بود. باید شرایط ظهور و دلائل بینشی و ایدئولوژیک آنها را شناخت. ما برای يك لحظه تصور میکنیم که منحرفین نه بر مبنای فرصت طلبی ریشه دار و عوامفریبی و جام طلبی، بلکه بر مبنای نداشتن جواب به مسائل خاصی به بیراهه کشیده شده اند. در این صورت باید دید اشکال کار در کجاست و چرا عده های "کمونیست" مدافع ژیسکار های حقیر وطنی میشوند. باید دید نکته اساسی استدالات آنها برای تحمیل مردم چیست. از چه راهی وارد میشوند تا افراد ساده لوحی را که علی القاعده تعلق خاطری به رهبری بورژوا ندارند بدنیال آنها روانه سازند، به حقایقت از کابینه ائتلافی و بالاخره به ضیافت شام بکشانند.

۱ - از حسن تصادف، رهبران آزادیخواه در یکی از اعلامیه های خود اشاره ای به جامعه معبود خود کرده اند که ذکر آن خالی از لطف نیست: "نه سال پیش هنگامی که میلیونها فرانسوی دست به اعتصاب عمومی و تظاهرات زدند و حتی کار به زد و خورد کشید (!) چون حکومت برگزیده مردم بود در طی چهل روز فقط يك نفر زخمی و کشته شد" (اتحاد نیروهای جنبه ملی ایران) (۱ میلیونها مردم طبعه حکومت برگزیده مردم شورش کردند، سر همه آنها زیر آب رفت و خون از بینی کسی نیامد. چرا اعلیحضرت موافقت نمیکند چنین باشد؟ رهبران حق دارند متحیر باشند.

۲ - چنین فرضی البته در غالب موارد مجاز نیست و اندکی آشنائی به گذشته و حال مرتدین، قدری تعمق در ابرازات متظاهران و دائم التغییر آنها، مختصری توجه به حرکات و وجنات آنها نشان میدهد که خود خوب میدانند دروغ میگویند. معبداً ما چنین فرض میکنیم که آنها به استدالات خود باور دارند؛ چون حتی اگر موارد معدودی باشد که استدالات مشابهی بطور جدی و نه ریاکارانه از طرف کسانی مطرح شود - که چنین است - بررسی آن ضروری میگردد.

دوآلترناتیو

فاشیسم یا لیبرالیسم

در ابتدا کوشش میشد که ماهیت طبقاتی رهبران سابق جبهه ملی مسکوت گذارده شود. اینان صرفاً "آزادیخواه" بودند. اینان "ضد فاشیست" بودند و غیره. اما افشاگریها خیلی زود برده از جبهه این آزادیخواهان برکشید. ماهیت بورژوازی اینان در حقیقت روشنتر از آن بود که بمجرد ارائه تقسیم بندی طبقاتی غیر قابل انکار باشد. بنابراین ناگهان برده عوض شد. همان بازیگرانی که تا دیروز سعی در استتار ماهیت طبقاتی رهبران داشتند، بمعیت عده های دیگر جبهه جدیدی گرفتند. بما و دیگران که برنامه و خواسته های رهبری را افشاء کرده بودیم پرخاش کردند که مگر از بورژوازی لیبرال انتظار دیگری جز این میتوان داشت؟! عبارت دیگر به مخالفین ایراد میگرفتند که گویا از بورژوازی لیبرال انتقاد کرده اند که چرا بورژوا هستند؟! اما این شیرینکاری موثر نیفتاد چون هر کس که با شعور و دافع نکرده بود میدانست که کسی از بورژواها انتقاد نکرده است که چرا کمونیست نیستند؟! آنها افشاء شده اند! ماهیت آنها نشان داده شده است. نقاب آزادیخواهی فوق طبقاتی از جبهه آنها فروکشیده شده است. انتقاد، متوجه متعذرین آنها، متوجه گران آنها در جامه عاریتی کمونیسم بوده است.

ما همچنین نشان دادیم که این "آزادیخواهان" حتی در محدوده بورژواگری خود پس مانده و زیون هستند. ویلسون نخست وزیر سابق انگلستان که خود را سوسیالیست میدانست در مورد سرمایه داران انگلیسی میگفت: "ما از آنها انتقاد نمیکیم که چرا سوسیالیست نیستند. سخن ما اینست که آنها حتی کاپیتالیست های خوبی هم نیستند." و اگر متعذرین بورژواهای وطنی بما خرده نگیرند که از آقای ویلسون نقل قول آوردیم - چه ما از منبعی نقل کردیم که برای آنها قابل فهم باشد - تکرار میکنیم که ما ابتدا در مورد کسانی مانند آقای امینی نه انتقاد کردیم و نه حتی افشاءگری. ایشان يك بورژوازی محترم وابسته به امپریالیسم و "آزادیخواه" هستند و هرگز هم جز این ادعا نکرده اند. اما ما رهبران شما، رجال "آزادیخواهی" را که عریضه به شاه مینویسند و این

جانی حرفه‌ای را در مقام خود رسمیت و مقبولیت می بخشند - و چقدر شبیه است این کار آنان به زیارت سادات از بیت المقدس و رسمیت شناختن سلطه صهیونیسم - این "محترمین" را که ادعای رهبری مردم را دارند ولی مردم خشمگین را ساواکی میخوانند ، این عناصری را که در مقابل شاه و رژیم جیون و زیون و برعکس در مقابل خلق گستاخ و موهن هستند ، افشا کردیم ، و از شما متعذرین آنها انتقاد کردیم و در این انتقاد نشان دادیم که بسیاری از شما از قماش همان رهبری هستید . ما به شما و رهبران شما انتقاد نکردیم که چرا مبارزه را دی‌کال نمیکنید . انتظار چنین معجزه‌ای حتی به مخیله کسی هم خطور نمیکنند ! اما هنگامی که شما علیه خلق عاصی موضع میگیرید ، آنها را شیشه شکن و ساواکی میخوانید ، و یا هنوز از کسانی که آنها را چنین خطاب میکنند "دفاع" میکنید ، مستحق طعن میشوید . بهر حال مسائل فوق بزودی روشن شدند و نتوانستند کسی را بغیریند تا آنکه آخرین گلوله توپ رفورمیسم ، یعنی "تزد و آلترناتیو" شلیک شد . این تـسـز صرفاً از طرف پیروان سنتی رهبری مطرح نمیشود بلکه بطور غیر مصرح و پوشیده بعنوان نکته اساسی همه گرایشهای مدافع مبارزه "بوروازی ملی" و مدافع همکاری با "بوروازی ملی" ارائه میشود ، بنابراین توجه مختصری به آن ضروری است .

تـز : دموکراسی بورژوازی برای مبارزه کارگران شرایط مساعدی را بوجسود می آورد ، بنابراین :

- نتیجه ۱ - همواره برای استقرار دموکراسی بورژوازی باید کوشید .
- نتیجه ۲ - هر کس که چنین نکند بِنفع فاشیسم عمل کرده است ، عبارت دیگر یا دموکراسی بورژوازی و یا فاشیسم . باید یکی را انتخاب کرد .

این تـز در آنچه که در صورت قضیه میگوید ، درست است . اما مسئله اساسی در آن چیزی است که نمیگوید ، در نتیجه‌گیریهای درهمی است که میکند و در قیاس های مستتری است که در بطن دارد . قدری آنرا میشکافیم .

- ۱ - ما در گذشته اسنادی را ارائه دادیم که نشان میداد رهبران جبهه ملی در سال ۱۳۴۳ با همین نحو برخورد با مصدق مبارزه میکردند و او را تهدید میکردند که اگر با ما موافقت نکند "دستگاه حاکمه بسی شایمان خواهد شد" . رجوع شود به "چه نباید کرد" ص ۶۸

در روسیه قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار رشد بسیار کرده بودند ولی نهاده دولتی همچنان در دست تزار و اشراف فئودال باقی بود. قدرت سیاسی در دست طبقه بورژوا نبود و لذا میان مناسباتی که نهاد دولت بر پایه آن قرار داشت و در جاودانی کردن آن می‌کوشید، و آنچه تولید فزاینده سرمایه‌داری اقتضاء میکرد عدم تجانس وجود داشت. بورژوازی ناراحت از این وضع، میخواست که نهاد دولت را متناسب با حواشیج مناسبات تولیدی خود کند. انقلاب بورژوا دموکراتیک راه وصول بان هدف بود. بنابراین بورژوازی، لنگان و خیزان، مشتاق و مردد، آرزو مند و متزلزل، برای فرا رسیدن آن بنوعی کوشش میکرد. در ایران اما وضع بدینگونه نیست. طبقه حاکمه در ایران طبقه بورژواست. نهاد دولت در دست بورژوازی است. دربار شاه یعنی مرکز قدرت سیاسی در برگرفته بزرگترین بورژواهاست. علاوه بر این شرکای دربار نیز از بزرگترین بورژواهای ایران بشمار میروند. بورژوازی تحت حمایت اربابان بین‌المللی خود بر مسند قدرت است. جدال بورژوازی خصوصی با بورژوازی بوروکرات نظامی، جدال دو طبقه، یعنی جدالی بر مبنای دفاع از دو نوع مناسبات تولیدی مختلف (مانند روسیه) نیست. جدال آنها، جدال درونی بخش‌های مختلف یک طبقه واحد - جدال درونی سرمایه‌داری - است، و نه جدال طبقه فئودال و سرمایه‌دار. بنابراین، قیاس شرایط ایران با اوضاع روسیه تزاری، بحساب اینکه هم تزار دیکتاتور بود و هم شاه دیکتاتور است، یک قیاس مبتذل و سطحی است. حاکی از ندیدن و نشناختن موقعیت طبقات و مناسبات طبقاتی است. یک تحلیل مارکسیستی نیست. برخوردی عوامانه است.

ما در اینجا وارد این بحث که تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است نمیشویم. این مسئله در نوشته‌های دیگر مورد بحث قرار گرفته است. معبداً چنانکه خواهیم دید حتی بر فرض پذیرفتن انقلاب بورژوا دموکراتیک از جانب عده‌ای، برداشتهای متفاوتی خود را نشان میدهند.

کمونیستهای روسیه در ۶۰-۷۰ سال پیش معتقد به ضرورت انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن جامعه قبل از انقلاب سوسیالیستی بودند، اما برداشتهای و اهداف کاملاً متفاوت بود. یک برداشت انقلاب بورژوا دموکراتیک را مرحله‌ای مستقل و مجزا می‌شمرد (انقلاب مرحله‌ای). برداشت دیگر این انقلاب را صرفاً مدخلی بر انقلاب سوسیالیستی می‌دید. منشویکها برداشت انقلاب مرحله‌ای

داشتند. طی این برداشت اکنومیستی، جامعه پس از وقوع انقلاب بورژوازموکراتیک به سرعت در راه گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حرکت میکرد. ایمن مناسبات به منتهای رشد خود میرسید و انقلاب سوسیالیستی فرامی‌آمد. نوشته های لنین و بویژه تزه‌های آوریل در تئوری، و سپس انقلاب اکبر در عمل، نقطه اختتامی بر این دعاوی گذاشتند ولی این بعدها بعهد کائوتسکی افتاد که با چرخش از مواضع قبلیش (در آثاری مانند "انقلاب اجتماعی"، "راه بسوی قدرت" با نگارش "تروریسم و کمونیسم"، ترجم افتاده منشویکهای روسیه را در آلمان بدست گیرد و "کودتای اکبر" را محکوم کند. افشاگری بی‌امان کمونیستهایس مانند روزالوکزامبورگ و لنین، همه اعتبار کائوتسکی معتبر را از بین برد، اما — برداشت اکنومیستی از مناسبات اجتماعی و انقلاب، بصورت دیگر — وجه بسا تحت نقاب حمله به کائوتسکیسم — به حیات خود ادامه داد.

بجز این اکنومیستهای شناخته شده، دیگران نیز از دید انقلاب مرحله‌ای مصون نبودند، از جمله استالین به داشتن چنین برداشتی متصف شده است. تا آنجا که میدانیم استالین صراحتاً در مورد جدا کردن دو انقلاب بصورت فوق نظر نداده است، اما براتیک او در زمان قدرت، و نیز نظراتی که در زمان او و به نیابت از او در رد انقلاب مدام مطرح میشد، بطور قطع حاکی از وجود چنین برداشتی است. برداشت‌های اکنومیستی در بهترین شکل نعايشگر بینش قدری (فاتالیستی) از تاریخ، و در بدترین حالت، نمودار اعتقاد به رسالت جاود بورژوازی است. و این هر دو چنان ریشه‌های عمیقی در پاره‌های از بینش‌ها دارد که صرفاً با بی اعتبار شدن کائوتسکی‌ها و پلخانف‌ها از بین نمیرود.

۱ — مائوتسه دون انقلاب دموکراتیک نوین را انقلاب مستقل مرحله‌ای نمیدانید بلکه آنرا انقلابی با شرکت همه "خلق" برهبری طبقه کارگر میدانید که در تکامل خود منجر به برقراری سوسیالیسم میشود. ما در نوشته "اندیشه مائوتسه دون" سیاست خارجی چین از زاویه‌ای دیگر به این برداشت برخورد کرده‌ایم، معهد از اظهار این شگفتی نمیتوانیم خود داری کنیم که چگونه برخی از مائوتیستهای ایرانی، مدافع انقلاب دموکراتیک نوین به مفهوم مرحله‌ای شده‌اند؟ تنها احتمال ممکن اینست که اینان بیش از آنچه که مائوتیست باشند استالینیست هستند و گرد سخن از کمک به بورژوازی و نه کمک گرفتن از بورژوازی نمیگردند.

بر مبنای دید انقلاب مرحله‌ای، چون وقوع انقلاب بورژوا دموکراتیک یک مرحله مستقل و ضروری است بنابراین این وظیفه اصلی کمونیستها کمک به تسریع انجام این انقلاب است. مطابق این تفسیر، طبقه کارگر صرفاً پس از بقدرت رسیدن بورژوازی، شرایط لازم را برای فعالیت و مبارزه خواهد یافت، و طی پروسه‌ای (که معلوم نیست چقدر طول کشد - در غرب قرن‌ها طول کشیده) انقلاب سوسیالیستی خواهد کرد. و باز مطابق این دید، از آنجا که بقدرت رسیدن بورژوازی و برقراری دموکراسی بورژوائی (که گویا حتماً همراه با آن خواهد بود) در همه موارد پیش شرط ضروری امکان مبارزه گسترده طبقه کارگر است، بنابراین همه قدرت باید در راه برقراری دموکراسی بورژوائی مصروف شود. این یک جنبه نگرانی تا بد آنجا پیش می‌رود و پیشرفت که همانطور که میدانیم کمترین تحسین تسلط استالین در راه محقق کردن این توهم دستور داد که تمام احزاب کمونیست تحت رهبری بورژوازی لیبرال برای نابودی فاشیسم بکوشند. از آنجا که وجود دموکراسی بورژوائی ضروری است - و این برای او نه بصورت دیالکتیکی در رابطه با قدرت طبقه کارگر، بلکه بصورت یک جنبه و مکانیکی مصداق داشت، بنابراین همه چیز، ولو سرنوشت و مشی احزاب طبقه کارگر، باید فدای حصول دموکراسی بورژوائی شود و شد. این یک جنبه نگرانی جوابی باین مسئله ندارد که اگر قرار شود ارگانی که همراه با سایر تشکیلات طبقه کارگر (قدرت اجراییه این طبقه است) منسوخ گردند تا دموکراسی بورژوائی بدست آید، طبقه کارگر بعداً با چه نیروئی به مقابله برخواند؟ آیا با نیروی احزاب و سندیکاها؟ آیا که بورژوازی بقدرت رسیده برایش مجاز خواهد داشت؟ با انواع احزاب کمونیست و سندیکاها؟ کارگری که در غرب و شرق بر ویرانه احزاب اولیه رشد کرد؟ آیا "بهترین" این احزاب سرنوشتی جز "احزاب طبقه کارگر" فرانسه و ایتالیا -

۱ - این تازه "بهترین" تفسیر از عملکرد استالین است. بسیاری از محققین عقیده دارند که هدف اصلی استالین بقدرت رسیدن حکومت‌های بورژوالیبرال بود تا روابط حسته دیپلماتیک و اقتصادی با شوروی داشته باشند، و نه تصور بهبود شرایط مبارزه طبقه کارگر تحت دموکراسی بورژوائی. اصرار وی بر پذیرفتن درست‌شعاره‌ای بورژوازی لیبرال توسط احزاب کارگری (درجبهه‌های ضد فاشیست)، این نظر محققین را بسیار قابل تعمق میکند.

خواهند داشت؟ آیا این دید به آن نظر شباهت نخواهد داشت که در ابتدا برای رسیدن به هدفی فرض کنیم که باید بعنوان مرحله اول از مسیر خاصی عبور کنیم بدون اینکه حتی به نحوه عبور توجه کنیم مبادا این عمل موجب شود که در انتهای مرحله اول حتی مختصر رمقی هم برای ما بجا نمانده باشد و نتوانیم مرحله دوم و اصلی را ادامه دهیم؟ آیا اساسا مسیر از چیزی که سیر میکند جداشدنی است؟ چنین نیست. دموکراسی بورژوازی صرفا از آنجهت و تحت آن شرایط مطلوب است که تشکلات طبقه کارگر (نوع تشکل مربوط به بحث دیگری است) بتواند از آن استفاده کند. بنابراین هر نوع پیشنهادی که بوجود آوردن دموکراسی بورژوازی را عملا مقارن با نابودی تشکل طبقه کارگر کند و یا با ایجاد توهم و سراب از تشکیل آن جلوگیری نماید، تناقض در لفظ و در معنی، دیدن یک جانب مسئله و ندیدن جانب دیگر است. این نظر نمایشگر فیتیشسم دموکراسی، پذیرش دولت به مثابه ساختار بیطرف فوق طبقات - که متصورا هم برای بورژوازی و هم کارگران دموکراسی را بارمغان می آورد - است.

بگفته روزالوکزامبورگ: "سرنوشت جنبش کارگری وابسته به دموکراسی بورژوازی نیست بلکه برعکس، سرنوشت تکامل دموکراسی وابسته به جنبش سوسیالیستی است. احماقانه و عوامفریبانه خواهد بود اگر از این گفته چنین استنتاج شود که گوئی نسبت به دموکراسی بورژوازی بی اعتنائی شده است و بین آن و شکلهای مستبدانه دولت بورژوازی تفاوتی گذارده نشده است. شایدانه خواهد بود اگر گفته شود روزالوکزامبورگ هم بععلت داشتن چنین نظری "در حقیقت کمک رساننده به اردوی غیر دموکراتیک بوده است". هر کمونیستی برقراری دموکراسی بورژوازی را دهها بار بهتر از استبداد بورژوازی میدانند ولی تنها باین دلیل و باین خاطر که بهتر میتواند فعالیت کند تا آنرا نابود نماید، راهی که برقراری دموکراسی بورژوازی را فی نفسه بدون بررسی شرایط برای تشدید مبارزه طبقه کارگر، بدون اقدام به افشاء ماهیت بورژواها میطلبند، راه ایده آل و مورد تبلیغ سرمایه داری است. در بهترین حالت حاکی از داشتن دید انقلاب مرحله ای، مرجح داشتن منافع بورژوازی بر منافع طبقه کارگر و قائل شدن رسالت دموکراسی صرفا برای بورژوازی است. این راه، راه کمونیست ها نیست.

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که دید انقلاب مرحله ای چگونه در تحقق خود نقض غرض متصور است. چگونه پیش شرط انقلاب (مرحله ای) راحتی بقیمت انحراف

طبقه کارگرمی طلبد و چه نوع سرنوشتی را در غرب و شرق - برای طبقه کارگرمقبول می شمارد. ریشه آنچه امروز در اجزای اروپایونیست جهان به سطح آشکار رسیده در این برداشت از تاریخ، در اکونومیسم بورژوائی و یا فالتالیستی، و در يك كلام از داشتن برداشت بورژوائی از سوسیالیسم و از دموکراسی است.

هم آنان که دموکراسی بورژوائی را ولو به قیمت نابودی تشکلهای و یا انحسراف طبقه کارگرمطلب میکنند و هم آنان که متصورا برای "جلوگیری" از این انحسراف دموکراسی بورژوائی را به قیمت تایید استبداد و دیکتاتوری طرد میکنند (چون گویا وجود فاشیسم مانع فریب خوردن توده ها میشود!)، و اما ندگان مکانیستی هستند که دیالکتیک را "دیگوئی" میدانند. برای ذهن عقب مانده آنها، متافیزیک "این یا آن" از همه چیز راحت تر است. یا با دموکراتهای بورژوا و یا با مستبدیسن بورژوا. یا با رهبران جبهه ملی و یا با دیکتاتوری پهلوی. حقارت را نهایی نیست و زائد بر آن ابتدال را.

برای چنین ذهن عقب مانده های میسر نیست که بفهمد که چگونه يك کمونیست ترجیح میدهد که رهبران جبهه ملی، بنا بر نظر و شیوه خود، با استبداد شاه مبارزه نکنند تا اینکه در خانه بنشینند و ولی در عین حال همین رهبران را کشته می خواهند بر دوش توده ها سوار شوند افشاء میکند. چگونه يك کمونیست از حق آنها در مبارزه دفاع میکند ولی از محتوای مبارزه آنها نه تنها دفاع نمیکند بلکه آنها را افشاء نیز میکند، برای او قضیه چنین است: یا با رهبران پشاش (و مانند ما هر مزخرفی را که میگویند بپذیر و توجیه کن و همراه با آنها توده ها را فریب بده) و یا بدان که عملا با فاشیسم هستی. و ما میگوئیم که خیر آقایان! در جدال و بخشش از بورژوازی ما با هیچکدام نیستیم، گرچه جدال آنها را با ما هم بنفع خود میدانیم، گرچه سنگ ریزه هایی را که جناح "دموکرات" از زاویه دید خودش بطرف رژیم مستبد می اندازد ما از زاویه دید خودمان مفید ارزیابی میکنیم اما ما در عین حال سنگ های بزرگی را هم که هر دو در مقابل طبقه کارگرمسی اندازند دیده نمیگذاریم و با آن مبارزه میکنیم. آنها را افشاء میکنیم. آیا بنظر شما آقایان ما هنوز یا با "این" هستیم یا با "آن"!!

بگفته لنین: "تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که "نفرت به دموکراسی" را موعظه میکنند و غیره، فقط موجب تبسم میگردد". آیا این آقایانی که ۶۰ سال بعد از کائوتسکی هجویات او را بعنوان

کشفیات جدید تکرار میکنند چیزی بیش از پوزخند حقارت آمیز می طلبند ؟ آنچه در بالا آمد نکته اساسی و شالوده " مستحکم " استدلالات مدافعین " رهبری " ، مبلغین کمک به " بورژوازی ملی " ، و هواداران " آزادخواهان " ما فوق طبقات بود . و خال اگر در نظر گرفته شود که " رهبران آزادخواه " صرفاً پس از ارائه دگرترین کارتریه جنب و جوش افتادند و خواستند که بیمن مساعدت " افکار عمومی جهان " ، با تطمین و تهدید ، با تحبیب و ارباب ، بر دوش توده های معترض خلق سوار شوند ، به میزان فضاحت و درجه ابتذال این مدافعین ، این کمک رسانندگان ، و این هواداران بی خواهیم برد .

رد و افشا این گرایش های توجیه گرا کنون بیش از هر زمان دیگر ضروری است . یکبار پس از هـ و خرداد تصور شد که از آنجا که بی کفایتی بورژوازی بومی عیان شده افشاگری ضروری نیست و باید کوشش را متوجه بوجود آوردن سازمانهای انقلابی کرد . این تصور بخطا بود . و ما خود نیز در این تصور قابل ملامتیم . جنبش کمونیستی ایران تا زمانی که متعذرین بورژوازی ، مدافعین سازش طبقاتی و دوستداران " دموکراسی ناب " را طرف نکرده است ، هر بار با پیدا شدن شرائط جدید دچار همین نوع سردرگمی خواهد شد که در چند ماه گذشته شاهد آن بودیم . علی الخصوص که این متعذرین در رنگ عوض کردن و طولانی دارند و هسر لحظه امکان خزیدن در پوست شیر را فراهم میکنند . در گذشته این کار را کردند مجال محدود نباید داد ، بویژه آنکه وسعت شورش توده های اخیر امروز زمینه مادی مناسب را برای " رادیکال " شدن موسعی و مجدد آنها بدست داده است و باره ای

۱ - ما چه از سال پیش (بهار ۵۳) در نقدی به " طرح تحقیقی در باره بورژوازی ملی ایران " از جریسکهای فدائی خلق ، نظر خود را نسبت به این مسئله و آرزوها و حامیانی های رهبران - با آنکه در آن زمان ساکت و ظاهراً فراموش شده بودند . و خطراتی که از جانب آنان در آینده متوجه حرکت مترقی اجتماعی بنود ابراز داشت . (این نقد بعنوان ضمیمه شماره یک دفتر " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم " چاپ شد) . معبدا در این مورد نیز مانند همه موارد گذشته که نسبت به آنها از خود انتقاد کردیم - بخاطر موقعیت خاصی که در آن قرار داشتیم ما را در حد غنی ابراز نکرده و در محدوده روابط دو سازمان نگاه داشتیم .

از کسانی که دیروز مبارزین را "شیشه شکن" میخواندند امروز "هوس" چه شدن کرده اند و قطعاً فردا از همه بیشترهایپوی خواهند نمود . خلاصه میکنیم :

ادامه حرکات سیاسی در ایران دو بخش محافظه کار و مسالمت جو را غناً از هم تفکیک کرده است . این بلوک بندی تا اندازه زیادی مقارن تقسیم بندی راست و چپ است . در راست نیروهائی قرار دارند که حاضرند با رژیم کنونی کار کنند و خواهان اساسیشان به تقلیل استبداد و شرکت در حکومت خلاصه میشود . در چپ نیروهائی هستند که به دلائل مختلف خواستار سرنگونی رژیم میباشند . خطوط تعایز این گروه بندی اجتماعی از چند ماه پیش تا کنون بسیار روشنتر شده است ولی این تعایز هنوز به نهایت خود نرسیده است . با آنکه مردم در مبارزات اخیر بطور قطعی دست رد بر سینه مسالمت جویان و سیاست بازان زدند ، و با آنکه "رهبران" حتی در میان خود و پیروان خود نتوانستند حداقل هماهنگی را بوجود آورند ، معیناً هنوز این امکان وجود دارد که به وسائل مختلف این نیروها خود را به مردم تحمیل کنند و ترازوی های گذشته را تکرار نمایند . کوشش و پیگیری نیروهای چپ قادر خواهد بود که تقسیم بندی های سیاسی موجود را متناسب با مرحله رشد نیروهای مولده در ایران و ضروریات کنونی کند و از ادامه نهادهائی که متعلق به دوران دیگری بوده و سعی در تحمیل خود به دوران جدید دارند جلوگیری نماید .

جنبش توده های

۱ - علل و انگیزه ها - پس از ۱۵ خرداد ، تشدید گردش سرمایه و تبدیل ثروت های راکد به سرمایه ، رونقی - ولو کوتاه مدت - در زمینه های اقتصادی بوجود آورد . عدم شناخت آئین های نوین از شرایط جدید و نتیجتاً سردرگمی و انفعال آنان و بنا بر این عدم ارائه آلترناتیو ، دست رژیم را در سرکوب جنبش باز گذارد . هنگامیکه به پایان رسیدن امکانات مخلوق انقلاب سفید و رسوا شدن برنامه های آن همراه با شروع و ادامه مبارزات انقلابی مسلحانه رژیم را در اوایل سالهای ۷۰ در وضع دشواری قرار داده بود ناگهان از دیاد فوق العاده در آمد نفت ، منبع جدیدی در اختیار رژیم قرار داد . رژیم قادر شد که با صرف بخشی از در آمد نفت سوراخ سنبه ها را موقتاً پر کند و چشم انداز رفاه اقتصادی را در برابر خرده بورژوازی و بخشی از کارگران متخصص قرار دهد درست قبل از از دیاد در آمد نفت در سال ۱۹۷۳ ، وضع اقتصادی به حدی وخیم شده بود که بیش

از ۳۰۰ تاجر از بازار ظرف چند ماه ورشکست شدند . ازدیاد در آمد نفت از يك جانب ، و عدم توجه کافی به امر تبلیغ سیاسی و سازماندهی از جانب اپوزیسیون موقتی موجب عدم رشد حرکات اعتراضی توده‌ای شد . اما امروز امکانات تطمیعی و تحقیقی رژیم به حد اقل رسیده است . در آمد نفت گرچه هنوز بالاست ولی از يك سو طعاعان دیگری - بخش غیر نظامی امپریالیسم - را در کنار جیپول گران دیرین در انتظار خود دارد و از سوی دیگر رشد بوروکراسی و ملیتاریسم رژیم بخش فزاینده‌ای از آنها بخود اختصاص میدهد . توسعه بوروکراسی بنا بر قوانین " توسعه به اندازه وقت " و " توسعه باندازه منابع " است . از آنجا که توسعه منابع رژیم ایران عمدتاً بصورت ازدیاد در آمد نفت - پول ، و نه سرمایه - بوده است ، بوروکراسی بر حسب میزان پول موجود ، گسترش غیر قابل بازگشت می‌یابد تا زمانیکه اثرات ازدیاد پول را گان‌لم‌یکن کند . این امر تا اندازه زیادی در ایران انجام گرفته است . عقب ماندگی جامعه و وجود سلطنت مستبد قسرون وسطائی نیز طبعاً اثرات خود را بر گسترش بوروکراسی بحد وسیعی گذارده است . توسعه بوروکراسی ، شیوع فساد را همواره بدنبال دارد و این نیز بحد وسیع در

- ۱ - طبیعی است که منظور بوروکراسی در جوامع سرمایه‌داری است .
- ۲ - در گذشته توجهی باین مسئله در زمینه اقتصاد حاشیه‌ای و عوارض آن برای رژیم ایران و چشم‌اندازهایی که برای انقلاب می‌گشاید مطلقاً صورت نگرفته است و برعکس توهماتی مانند پیدایش " سرمایه اتونوم " ایرانی (و عرب) و نظریات شکل نگرفته شکست طلبانه مانع از مشاهده واقعیات و پیش‌بینی حرکات اخیر بوده است اکنون که واقعیات ملموس شده‌اند انتظار بررسی جدی از جانب اپوزیسیون ایران نابجا نیست .
- ۳ - در اینجا صرفاً به فساد ناشی از رشد بوروکراسی اشاره شده است ولی نکته پیداست که گسترش سرمایه داری و بویژه سرمایه‌داری دفرمه و سرطانی ، برنامه های انتخاب و حساب شده رژیم و امپریالیسم در موارد خاص و . . . همه تاثیرات خود را داشته‌اند . بهر حال این عارضه فساد چنان ابعاد باور نکرده در ایران بخود گرفته است که حتی رژیم نیز مدعی شده است که مبارزه با آنها برای رشد جامعه حیاتی میدانند (و بنا بر این آنها در کنار سایر مسائل " حیاتی " بعنوان بندی از انقلاب سفید در آورده است .)

ایران رایج شده است. در يك كلام گسترش منابع رژیم كمك موثری به رشد سریع بوروکراسی و میلیتاریسم — و لهذا سلطه بلا منازع بخش بوروکرات — نظامی بر جامعه (که مطابق خواست امپریالیسم جهانی بود) کرد و فشار ناشی از آن در همه بافت های جامعه ریشه دواند.

علاوه بر این عوامل، انتقال عوارض بحران تورمی — رکودی سرمایه داری جهانی بایران، زگرانی و عدم اطمینان ناشی از آن، موجب شد که اضافه در آمد پاره های از اقشار و طبقات در معرض تهدید قرار گیرد. در چنین شرایطی بود که تغییر استراتژی امپریالیسم، به دلائلی که قبلا ذکر کرده ایم، تاثیر وافر خود را گذاشت. ۲ — آرایش نیروها — کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی فقیر و سنتی بالتبع قربانیان این بحران بودند ولی علاوه بر آنها آن بخش از خرده بورژوازی مرفه نیز که شرایط زندگی خود را با چشم انداز درآمد روبغزون تطبیق داده بودند، هنگامی که مشاهده کرد میزان ازدیاد درآمدش مطابق با میزان ازدیاد انتظارا نیست، در صف ناراضی ها — ولو بطور موقت — قرار گرفت. در مورد سرمایه داران خصوصی قبلا صحبت شده است و احتیاج به تکرار نیست. ایضا در مورد نیروهای که بععلل روئائی و یا ایدئولوژیک مبارزه میکنند قبلا توضیح داده ایم اما از آنجا که این عوامل اخیر در جریانات کنونی بسیار بارز بودند و باید توجه به آنها را ضروری میبینیم.

بارز بودن این عوامل و بخصوص مسئله مذهب، به اندازه ای بوده است که در پاره ای از موارد نحوه بروز ناراضائی با عظمت ناراضائی اشتباه گرفته شده است. حرکات توده ای وسیع بدنبال جریانات قم — که خود بدنبال اعتراض به توهین به آیتاله خمینی بود — بوجود آمد و عکس العمل نسبت به حملات وحشیانه رژیم به مردم و طلاب قم در سراسر جامعه منعکس شد. اما بجز کسانی که دیده به ظاهر دارند کسی نمیتواند منکر شود که مسئله توهین به مذهب تنها جرقه ای بود که انبار باروت — باروتی از خشم را — که در اثر بحران اقتصادی و سیاسی انباشته شده بود منفجر کرد. این انبار دیر یا زود منفجر میشد. مسئله مذهب

۲ و ۱ — در نوشته های قبلی توضیح دادیم و تکرار نمیکنیم که تنها بخشی از زگرانی و عدم تامین و اطمینان کنونی ناشی از عوارض بحران جهانی است. قسمت مهمی از آن مربوط به برنامه ها و یا عوارض برنامه های رژیم است.

تنها یکی از احتمالات برای انفجار میتوانست باشد . رژیم بارها و بارها چنین توهین‌هایی کرده بود و روحانیون سالها از مردم مبارزه علیه رژیم را خواسته بودند ولی هیچگاه جریانی بصورت فعلی واقع نشد .
در همین زمینه چند نکته قابل ملاحظه است :

در این جریان روحانیون قد علم کرده‌اند که قابل توجه است . در این میان افرادی را میتوان یافت که هنگام اسارت و تبعید آیت اله خمینی که موجب اعتراض عده‌ای از مراجع تشیع شد سکوت کردند و بشکرانه آن سکوت مورد توجه و مخاطب تلگرافهای رسمی قرار گرفتند . کسانی که همزمان با شهادت آیت اله سعیدی در سال ۴۹ در زیر شکنجه رژیم ، تلگراف به شاه در تشکر از کمک او به "استحکام مبادی اسلام" زدند ولی اکنون ناگهان در دفاع از آیت اله خمینی و طلاب قسم و اسلام قدم به پیش میگذارند و رژیم را تهدید میکنند . در چنین وضعی بسیار باید معتقد بود که چنین افرادی ناگهان تغییر موضع داده‌اند و یا اینکه باور داشت که مشاهده زمینه مناسب عامل اساسی اعتراضات آنان بوده است .
این مسئله بویژه از این جهت قابل تعمق تر میشود که توجه شود حلقه بسی کهنیسم جزء لایتجزای کارزار این افراد را تشکیل داده است و فشارهایی که این افراد در ایران و در خارج از ایران برای تشدید مقابله کمونیست ها و مذهبی ها در ماه‌های اخیر وارد آورده‌اند ، بطور وسیع تشدید یافته است .
این امر که باره‌ای از روحانیون واقعا مبارز نیز در جریانات اخیر درگیر

۱- در همین زمینه وجود حرکات وسیع توده‌ای در مناطقی از کشور که مردم آن سنی هستند (مانند کردستان) و تبعاً از مراجع اقتداء تشیع از لحاظ مذهبی تقلید نمیکنند نشانه دیگری از زیربنایی بودن موجبات نارضایتی و اعتراضات اخیر است .

۲- مرسوم بوده است که رژیم پس از درگذشت مرجع تقلید یا مخاطب قرار دادن فرد خاصی او را بطور نیمه رسمی مرجع تقلید جدید میشارد . این کار الزاماً جنبه نیمه رسمی دارد چون مرجعیت در تشیع نه انتخابی (بمفهوم رای دادن) و نه انتصابی است بلکه توسط اقبال مسلمانان مستقر میشود .

همین کارزار ضد کمونیستی شده‌اند نباید پرده بر روی ماهیت حملات انواع شریعت‌مداری و صدر به کمونیستها بیندازد. در مورد روحانیون مبارز، طاعت اساسی، اشتباه فاحش آنان در تعمیم رویه ضد انقلابی سازمان "مجاهدین" در کشتن مسلمانان معتقد به کمونیستها است. خالوقربانیسم جدید اینبار نیز بحساب کمونیستها گذاشته شده و موجب تفرق و خصومت در اردوی مبارزین ضد رژیم شده است. جنگ و جدال دشمن شادکن در زندانها بین پاره‌ای از کمونیستها و مذهبی‌ها بخدی بوده است که حتی افراد برجسته‌ای نظیر آقای ربانی را به کارزار مبارزه علیه کمونیستها کشانده است. علاوه بر اثرات اقدام مشخص "مجاهدین"، سکوت فرصت طلبانه و حتی تائیدهای اولیه و ریاکارانه عده‌ای در خارج از کشور از "تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین" و نادیده گرفتن مسئله اعدام مسلمانان موجب کمک به اشاعه این تصور در میان مسلمانان شد که کمونیستها این قبیل کارها را مجاز میدانند و همه از يك قماشند. بهسر حال هنگامیکه کارزار شروع شد و فشارها وارد آمد مسئله گسترش پیدا می‌کند. موضع گیریهای اخیر آیت الله خمینی آخرین شاهد گسترش این کارزار است. کارزاری که برنده آن نه کمونیستها و نه مسلمانان مبارز هستند.

این امر که ابعاد این مسئله بکجا خواهد کشید معلوم نیست. یادآوری اقدامات غیر دموکراتیکی که در گذشته هم بنام مذهب و هم بنام کمونیسم انجام شده است، و نشان دادن این امر که اشتباهات فرقه‌ای را به کل ایدئولوژی نباید تعمیم داد بی‌فایده نیست اما به تنهایی تعیین کننده نیز نیست. اگر چیزی بتواند این کارزار دشمن شادکن را تخفیف بخشد احساس مسئولیت یکایک

۱ - پس گرفتن‌های اخیر تائیدهای فرصت طلبانه اولیه عده‌ای از مجاهدین، به مثابه نوشداروی پس از مرگ سهراب تنها بدرد "راحتی وجدان" تائید - تکذیب کنندگان می‌خورد و پس. هنگامی که جرم انجام شده بود، سکوت و تائید، اکنون که هنگام تحمل مجازات است فریادهای بلند میشود که "ما نبودیم"، "مجاهدین بد کردند" و الخ. برای عده‌ای تنها اظهار نظر در مورد استالینیزم در شوروی "تاریخا" معنی دارد ولی زمانی که همین اعمال ضد انقلابی در جلو چشم آنها واقع میشود به نابینائی دچار میشوند. اما گناه شاهد منفعل جرم، چند کمتر از مجرم نیست.

مبارزین در قبال خلقی است که باین آتش میسوزد . تحریک نشدن ، عکس آن نبودن و حفظ خون سردی انقلابی . آنچه در هفته‌های اخیر در دانشگاه — اتفاق افتاده است ، در جمع خوشبین کننده نیست ولی در عین حال نشان آن دارد که لا اقل عده‌ای هشیار وجود دارند و از تشدید خصومت جلوگیری بجز عامل اعتقادات مذهبی ، علل دیگری نیز در بارز شدن اثر بخش روحانیون در مبارزات اخیر موثر بوده است . بنظر میرسد که مهمترین عامل بارز شدن روحانیون بمثابه يك آلترناتیو در مقابل سایر آلترناتیوها — آلترناتیوهای موجود ، رهبری جبهه ملی ، و تا اندازهای کانون نویسندگان — هیچیک به نیازهای مردم جواب ندادند . تاکیدهای مکرر بر مسالمت جوئی کار در چهار چوب مجاز موجود ، کمتر نیروئی از انبوه ناراضیان و عاصیان — ارضا میکرد . روحانیون ، خاصه روحانیون فقیر که در تماس دائمی با مردم میروند ، آلترناتیو مناسب‌تری را برای رهبری حرکت و تعرض توده‌های ارائه به علاوه در فقدان هرگونه سازماندهی وسیع ، چه از جانب نیروهای رفورم و چه از جانب انقلابیون ، وجود ارتباطات شبه سازمانی بین روحانیون ، و روحانیون و مردم ، عامل مهم دیگری در برجسته کردن نقش روحانیون بود .

۳ — مشخصات جنبش اخیر — از آنچه گفته شد مشخصات جنبش اخیر را به زیر میتوان شمرد .

الف — توده‌های بودن در حدی که در دهه‌های اخیر معادلی نداشته است .

ب — خود جوشی — عامل اساسی حرکت جوشی توده‌ها بحران اقتصادی و مس بوده است این حرکت توده‌های عکس العمل مستقیم استثمار و ستم سره است و نه نتیجه فعالیت سازمان یافته نیروهای اپوزیسیون .

ج — همه اقشار زخم‌کش و حتی بخشی از خرده بورژوازی مرفه در حرکت ش داشته‌اند . کارگرانی که همراه با سایر اقشار در این حرکت شرکت خواستهای خود را در سطح دموکراتیک و سیاسی مطرح کرده‌اند . حرکت هنوز به کارخانه‌ها به سطح ارائه خواستهای مطالباتی و — ویژه کارگران منتقل نشده است .

د — قهر آمیز بودن — این حرکت از جهت طرد شیوه‌های مسالمت جویا و توسل به قهر در سطح توده‌های و سراسر کشوری در تاریخ معاصر بی نظیر است . بجز جنبش مشروطه که مشخصات دیگری داشت ، هیچ

جنبشی تاکنون باین شدت آگاهی مردم را به بی کفایتی "تظاهرات مسالمت آمیز" و لزوم توسل به قهر و تهاجم، نشان نداده است. در این زمینه، سنتی که مبارزه مسلحانه انقلابیون در سالهای اخیر بوجود آورده بدون تردید مهمترین و تعیین کننده ترین اثر را داشته است، و تردیدی نیست که وجود قهر در همین جنبش توده‌ای در تجدید تولید آگاهی به ضرورت توسل به آن در آینده نقش اساسی را بازی خواهد کرد.

چشم انداز — با توجه به تضادهای غیرقابل حل جامعه و محدود بودن امکانات رژیم حتی در حل عوارض اقتصادی، با توجه به بحران جهانی سرمایه داری و مشکلات عدیده آن، با توجه به توده‌های بودن و تهاجمی بودن مبارزات اخیر، بدون فرو افتادن در دام خوشبینی زیاده از حد و غلو، میتوان با اطمینان گفت که چشم انداز ادامه و رشد مبارزه توده‌های رادیکال و چپ در دهه‌های اخیر هرگز باین روشنی نبوده است. ممکن است تظاهرات خارجی جنبش خفت و شدت یابد ولی موجی که شروع شده است ادامه خواهد یافت. زیرا اگر رژیم بغرض محال به لیبرالیزاسیون تن دهد شرایط مبارزه تسهیل خواهد شد و اگر به روش کنونی ادامه دهد تنها شدت و عمق این بحران و یا بحران آینده را خواهد افزود. بدین جهت است که برنامه ریزی دراز مدت و سیستماتیک، تعیین خطوط مبارزه، طرح قاطع عناصر و شیوه‌های مبارزه سنتی، خط کشی با بقایای گرایش‌های راست و استحکام صفوف چپ مستقیماً در دستور کار نیروهای مبارز قرار داد. استقرار نهایی مناسبات سرمایه داری و پایان درد زایمان و تشنج‌های ناشی از آن، بروز و تشدید تشنج‌های ناشی از تضادهای ماهوی سرمایه داری و وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، راه را برای تشدید مبارزه طبقاتی هموارتر از گذشته کرده است. حرکات اعتراضی توده‌ای در این یا آن شکل ادامه خواهد یافت، آمادگی نیروهای چپ و انقلابی یکی از شرایط ضروری برای کمک به بلوغ این حرکات اعتراضی و کانالیزه کردن آنها در مسیر مبارزات طبقاتی ویژه خواهد بود.

بامید آینده

انتشارات

- ۱ - پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران .
- ۲ - نکاتی درباره پروسه تجانس .
- ۳ - پروسه تجانس ، تبادل نظر بین سازمان جریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول) .
- ۴ - استالینسم ، تبادل نظر (دفتر دوم) .
- ۵ - اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶ - مرحله تدارک انقلابی .
- ۷ - مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والیه - سالاما) .
- ۸ - مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹ - بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰ - چه نباید کرد ؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱ - جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزاد ییخش فلسطین) .
- ۱۲ - آنتی دهرینگ .

BOX 4076
17104 SOLNA
SWEDEN

نشانی پستی

I